

## امور عامه موضوع کار فیلسوف است

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی گفت: بابا افضل کاشانی از ادب و فرهنگ به جای اخلاق استفاده می‌کند. او می‌گوید چون خرد در جان گویا درنگی شد همه زشتی‌ها بازنیکویی گردد.



عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی گفت: بابا افضل کاشانی از ادب و فرهنگ به جای اخلاق استفاده می‌کند. او می‌گوید چون خرد در جان گویا درنگی شد همه زشتی‌ها بازنیکویی گردد.

به گزارش خبرنگار مهر، میزگرد تخصصی «فرهنگ و علوم انسانی» در همایش ملی فلسفه فرهنگ با تأکید بر دیدگاه‌های آیت الله خامنه‌ای با حضور سید مصطفی شهرآیینی و مهدی صدفی به همت پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی برگزار شد.

### فرهنگ و علوم انسانی در دوره نوزایی

سید مصطفی شهرآیینی، استاد گروه پژوهشی فلسفه غرب، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، یکی از سخنرانان این نشست در ابتدا با اشاره به غربت علوم انسانی گفت: انگار جامعه به این مسائلی که ما درگیر آن هستیم وقعی نمی‌نهد. بنده هر جوری که بتوانم به برگزاری جلسه‌ای در رابطه با علوم انسانی کمک می‌کنم. مسائلی همچون فرهنگ و علوم انسانی ضرورت دارد اما باید این ضرورت به فوریت هم تبدیل شود.

او در ادامه اظهار داشت: موضوعی که بنده می‌خواهم در رابطه با آن سخن بگویم فرهنگ و علوم انسانی است. حوزه تخصصی من دوران نوزایی و اوایل دوران مدرن است. من سعی می‌کنم ریشه‌شناسی‌ای (etymology) از واژه فرهنگ در زبان فارسی و در زبان‌های لاتینی انجام دهم. در ادامه به این مطلب خواهم پرداخت که علوم انسانی به معنای مدرن کلمه چگونه پیدا شد و این موضوع نسبتی با فرهنگ دارد.

شهرآیینی، استاد گروه پژوهشی فلسفه غرب، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، در ادامه به واژه فرهنگ پرداخت و گفت: واژه فرهنگ در زبان فارسی مرکب از دو واژه قر و هنگ یا هنج است. قر به معنای بر، بالا، فروغ ایزدی و فره ایزدی است. این واژه هم در ادبیات دینی زرتشتی و هم در زبان متعارف حضور داشته است. هنج به معنای برکشیدن، بالاکشیدن، استخراج کردن و درآوردن است. فرهنگ در فارسی قدیم در کشاورزی کاربرد داشته است. در زبان فارسی فرهنگجیدن در کشاورزی یعنی تکثیر یک گیاه از طریق خوابانیدن شاخص زیر خاک. واژه دَهَنَقَرَهَنج (دَهَن به معنای خروجی و فرهنگ یعنی جایی که آب از آن بیرون می‌آید) هم در خراسان قدیم و هم الان کاربرد دارد. این واژه به معنای خروجی کاریز است که آب از چاه بیرون می‌آید و دور آن سرسبزی و خرمی است.

این مترجم متون فلسفی ادامه داد: کولتور فرانسوی از «کولتورا» ی لاتینی و در برابر آنارشی به کار میرفته است. اگر ریشه‌شناسی را به یونان ببریم، گویی این واژه تقابل کی آس و کازموس یونانی است. کازموس به معنای نظم و زیبایی و اندازه است که از آن زیبایی بیرون می‌آید. عالمی که اتم‌ها بی جهت در حرکت بودند و زمانی که این‌ها متصل می‌شوند و سر و سامانی گرفتند درواقع جهان کازموس پدید می‌آید. انسان در واقع عالم صغیر همین عالم کبیر است. انسان پیوسته باید در درون خودش از کی آس به کازموس حرکت کند. بنابراین فرهنگ را در برابر آنارشی به کار می‌بردند. کولوئره در لاتین به معنای آبادانی، کشاورزی و کشت و کار است. از همین واژه کولونی را به معنای مستعمره داریم. کولونایز یعنی آبادکردن از راه کشت و کار. کولونی با پلنتیشن معنای یکسانی دارد و هر دو به معنای مزرعه هستند.

او افزود: جان لاک هم در آثار خود برای کولونی معادل پلنتیشن را به کار می‌برد. او می‌گوید سرخ پوستان عرضه این را ندارند که کولونی ایجاد کنند. ما می‌رویم برای این‌ها کولونی ایجاد می‌کنیم. مزارعی که حصارکشی دارد و مشخص است. مثال می‌زند که در کشاورزی سرخ پوستان از ده هکتار زمین فرضاً ۱۰۰ کیلو محصول در می‌آورند اما ما از یک هکتار زمین همان اندازه محصول به دست می‌آوریم. چون آن‌ها بلد نیستند. پس ما لطف می‌کنیم و می‌رویم آن زمین‌های لم‌بزرع بدون حصار را تبدیل به کشاورزی سامان مند می‌کنیم. بعد هم این واژه را با اینداستری یکی می‌گیرد. معنای اصلی اینداستری، هارد ورکینگ و معنای اصطلاحی آن صنعت است. اینداستری، کولونایز، کولوئره و کالچر همه یک پیوستار معنایی در ادبیات دوران مدرن هستند.

شهرآیینی در ادامه با اشاره به واژه بیلدونگ گفت: بیلدونگ معنای علم، روح، فرهنگ، تمدن، تربیت، اخلاق و انسانیت را در خود

مستتر دارد. بیلدونگ یعنی ساختن چیزی و این ساختن، ساختن معمولی و طبیعی نیست. انگار هیولا و ماده ای است و صورتی به آن بخشیده می شود. کاری است که جنبه الهیاتی دارد. اگر معادل بیلدونگ را بخواهیم پیدا کنیم، آن واژه پایدیا است. پایدیا یونانی با بیلدونگ، کولتور و فرهنگ در زبان فرهنگ فارسی یک معنا دارد. پائیس به معنای بچه است و پایدیا یعنی تربیت بچه. در ترجمه پایدیا به انگلیسی گفته اند که یعنی یک حیوانی را رام کنیم. فرهنگ انگار یک مراقب مدام و پیوسته نیاز دارد.

سید مصطفی شهرآیینی، عضو هیئت علمی دانشگاه، در ادامه گفت: دوران قرون وسطی را می توان به دو دوره تقسیم کرد. ۳۵۰ تا ۱۱۵۰ که این دوره را من قرون وسطی به معنای مصطلح نمی دانم. قرون وسطی به معنای مصطلح یعنی dark ages از ۱۱۵۰ تا ۱۲۵۰، زمانی که دانشگاه ها شکل می گیرد. برخلاف چیزی که ما فکر می کنیم دانشگاه با مدرنیته نسبت دارد، دانشگاه برای حفظ وضع موجود در قرون وسطی تشکیل می شود. school ها را مجتمع می کنند چون احساس می کنند که آن ها نیازهای کلیسا را برآورده نمی کنند. schoolها مجتمع شده و تبدیل به university می شوند. university، دانشکده اعلی، وسطی و سفلی دارد و همه در خدمت دانشکده اعلی یا دانشکده الهیات قرار می گیرند. آن دانشکده الهیات قرار است منویات کلیسا را اجرا کند. مدرنیته در مقابله با فضای دانشگاه های کلیسا ظهور می کند.

او در ادامه اظهار داشت: من وقتی می گویم قرون وسطی منظورم این دوره ۱۱۵۰ تا ۱۲۵۰ است که دانشگاه ها شکل می گیرند و فلسفه فرو می کاهد به منطق در خدمت الهیات. یعنی به معنای واقعی کلمه فلسفه می شود کنیزک الهیات و قرار است منویات دین را پیش ببرد. وقتی قرون وسطی به اواخر خود می رسد از ۱۲۵۰ به بعد اتفاقاتی چون اختراع دستگاه چاپ، نهضت پروتستانتیسم، ترجمه آثار فیلسوفان یونان و ... می افتد. این اتفاقات بستری برای بیداری مردم ایجاد می کند تا جایی که کتاب به یک کالای عمومی تبدیل شده و book trading به یک شغل رایج تبدیل می شود.

ایتالیا در آن زمان دولت- شهری اداره می شود. این شهرها حکومت های مستقل دارند. به این دلیل سیطره واتیکان کمتر از بقیه اروپاست. تنها دانشگاه هایی که در اروپا دانشکده الهیات ندارند، دانشگاه های ایتالیاست. سخت گیری در دانشگاه پاریس و آکسفورد بسیار بیشتر از دانشگاه های ایتالیا است. در این جا پزشکی جای الهیات را می گیرد. دانشکده پزشکی دانشکده اعلی است. این قضیه زمینه ظهور نوزایی را در ایتالیا فراهم می کند.

این استاد فلسفه ادامه داد: به جای schoolها در ایتالیا آکادمی ها ظهور می کنند. آکادمی ها نهادهای آموزشی آزادی هستند که بورژواها و پولدارهای ایتالیا این نهادها را با هزینه شخصی اداره می کنند. در این آکادمی ها موسیقی، رقص، خرید و فروش و ... هست، چیزی شبیه بازار مکاره ای که ما برگزار می کنیم. در کنار آن کارها، بحث های آکادمیک، علوم انسانی و فرهنگی هم انجام می شود. مثلاً بحث در مورد اینکه فلان آموزه فلان فرقه مسیحی درست است یا خیر. موافق و مخالفی می آید و تبلیغاتی در این باره انجام می شود. این ها اوماننیست ها بودند. Humanitas معادل لاتینی پایدیا است. humanitatis هم به معنای معلمان علوم انسانی است. شعار این افراد این بود که در برابر سیطره Divinitas یا علوم الهی و کلیسا که آن علوم را تبلیغ می کند ما باید به Humanitas بها دهیم. این الگو هم از ابن رشد می گرفتند. البته شک است که ابن رشد به حقیقت مضاعف قائل بوده است یا خیر.

شهرآیینی، پژوهشگر فلسفه غرب در ادامه مطرح کرد: معلمان علوم انسانی آگاهانه یا ناآگاهانه در این پارادایم حرکت می کردند که Divinitas متولی after life و Humanitas متولی worldly life باشد. حیات دنیوی را با علوم انسانی و حیات اخروی را با علوم الهی پیش ببریم. این دو نباید در حوزه هم دخالت کنند. هدف Humanitas هم تأمین good life است. پس Humanitas این جا در برابر Divinitas ظهور می کند. ما عموماً اوماننیسم را پساهاگلی و به معنای نشستن انسان در جای خدا، لائیسیم، سکولاریسم و ... می فهمیم. این اوماننیسمی که در دوران نوزایی مطرح می شود هیچ ربطی به اوماننیسم پساهاگلی ندارد. این ها فقط می گویند که الهیات اجازه دهد که علوم انسانی هم باشد.

او در ادامه با اشاره به واژه humanism گفت: ریشه واژه humanism از humilis در زبان لاتین یا humble در زبان انگلیسی به معنای فروتن، خاکی، دون پایه و خاکسار است و هر دو این واژه ها از Humus به معنای خاک یا زمین گرفته شده اند. هومو به معنای موجود زمینی است. Humanus به معنای موجود زمینی، متواضع که هیچ ادعایی ندارد در برابر دیوانی که روبه بالا دارد، مطرح می شود.

شهرآیینی در ادامه گریزی به مسئله فرهنگ در تفکر بابا افضل کاشانی زد و گفت: شبیه به این موضوع را هم در سنت فلسفه اسلامی داریم. بابا افضل کاشانی در همین پارادایم فکر می کند. او معتقد است الهیات بالمعنی الاخص نفیا و ایجاباً کار فیلسوف نیست و امور عامه موضوع کار فیلسوف است. در باب کتاب مقدس یا قرآن می گوید که این گنج نامه یا الهی نامه است. او می گوید نباید مدام در خواندن گنج نامه بود بلکه باید آن را دست بگیریم و در پی گنج باشیم. پس نباید بر روی الهی نامه فقط مطالعات نظری کرد بلکه باید آن را دست گرفته و در بیرون راه رویم. او از ادب و فرهنگ به جای اخلاق استفاده می کند. بابا افضل

می گوید چون خرد در جانِ گویا درنگی شد همه زشتی ها بازیگویی گردد. درنگی شدن یعنی فرهنگیده شدن و جا افتادن یعنی یک جهد مدامی داشته باشیم که من متخلق به اخلاقِ حسنه و فرهنگی شوم. یعنی گویی از کی آس به کازموس حرکت می کنیم. منظور او از نطق فرهنگ است. حیوان ناطق یعنی حیوان دارای فرهنگ.

او در پایان گفت: در قرون وسطی نطق به دو معنا به خطر افتاده بود. یک معنا سیطره زبان لاتینی به مثابه lingua franca جهان مسیحیت. lingua franca واژه ایتالیایی است. ایتالیا سواحل مختلفی داشت و تجار و بازرگانان در آن جا رفت و آمد داشتند. یک زبان مشترک از چند زبان ایجاد شده بود که تجار مختلف با ایتالیایی ها ارتباط برقرار می کردند. الان زبان انگلیسی lingua franca دنیای امروز است. سیطره زبان لاتین به مثابه زبان مناسک دینی و زبان کتاب مقدس و زبان دانشگاه باعث می شده است که ملیت هایی که به زبان های دیگر سخن می گفتند از دایره دانایی و فرهیختگی دور بیفتند. در اینجا نطق به معنای speaking از آن ها گرفته می شود. نطق به معنای اندیشیدن هم از آن ها گرفته شده بود چون هر چیزی بیرون از کلیسا و برنامه درسی قدغن بود. قیام علوم انسانی در واقع احیای نطق یونانی در برابر تعالیم کلیسا بود.

بحران در فرهنگ دوره رنسانس با تزلزل در بنیادهای طبیعیات ارسطویی

مهدی صدفی (عضو شورای علمی گروه غرب شناسی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی) دیگر سخنران این نشست به ارائه موضوع خود پرداخت. او بحث خود را با یک تمثیل از فرهنگ امروز جامعه ایرانی آغاز کرد که چرا از کودکی به اشتباه فرهنگ زمانه در اذهان ما وارد کرده است که کلیسا، گالیله را به سبب این محکوم به اعدام کرد که گفته بود زمین گرد است! ایده کروییت زمین حتی پیش از دوران فلسفه نیز مطرح بوده است و ارسطو و دیگران به صراحت آن را طرح کرده اند، با این حال فرهنگ علاقه دارد که بحث علم مدرن و دین را در متضادترین حالت خود تصویر کند تا بتواند از این ضدیت و عناد علم جدید را بر کرسی بنشانند و دین را حذف کند.

مهدی صدفی در ادامه همین رویه را بر اساس نظر هگل در پدیدارشناسی روح و دانش و ایمان دنبال می کند. روشنگری به گفته هگل نه تنها عقل را به شیوه مناسب برتر از ایمان قرار نداده بود بلکه تنها توانسته بود شیوه ای جدید از عقل ستیزی را به میان آورد، زیرا مسائل دینی را به شیوه ساده انگارانه ای طرح می کرد و ازین رو فلسفه دوباره خود ندیمه ایمان می شد. نقد سطحی فرهنگ روشنگری ایمان را دست نخورده باقی می گذارد و این امر مطلق را فراتر از عقل به میان می کشد.

وی در خصوص تعریف ابن سینا از فرهنگ در دانشنامه علایی توضیح داد: علم فرهنگ علمی میانگین است که توانسته از مایه محسوسات و امور مادی سربرکشد، هرچند در گرفتِ وهم و حد کردن آن باشد اما نمی تواند به ساحت عقل برکشد. این علم فرهنگ و ریاضت همان جایگاه علم ریاضیات یا حکمت میانگین یا وسطی را دارد. از این رو همواره منتزع از و ناظر به زمینه ای است که از آن برآمده است.

عضو شورای علمی گروه غرب شناسی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی ادامه داد: ارسطو در فیزیک و متافیزیک و حکمت عملی غایت قصوا را خیر اعلا می داند که همه چیز در تکاپو برای رسیدن به آن است اما باید توجه داشت که این خیر با توجه به نگاه فیثاغوریان -که ارسطو نیز آن را برگرفته است- محدود و متعین است، به عبارتی آنچه محدود و تعین یافته نباشد، شر و خائوس است. پولیس یونانی نیز به گفته ارسطو در اخلاق نیکوماخوس باید محدود باشد و نمی شود خیر فرضی قومی دیگر را به پولیس منضم کرد زیرا این انضمام حد یقف و نهایت ندارد. این نگاه خیر به دستگاه فیزیکی و متافیزیکی ارسطو نیز راه یافته است. عالم سقف دارد و سقف آن فلک اقصی یا محدد الجهات است و همه افلاک دایره وار بر مرکز زمین قرار دارند. اینگونه نیست که با ایراد کوپرنیکوس و گالیله به زمین مرکزی که بحثی علمی و متقن است بتوان این نحوه نگاه انسان به عالم که در همه مناسبات او ریشه دوانیده را کنار گذاشت. به گفته فایراند در برضد روش اتفاقاً دورانیشی کلیسا را در این موضوع نباید دست کم گرفت: وظیفه عقلای کلیسا حفظ مردم از دسیسه های متخصصان است که مردم را از فاسد شدن به وسیله یک ایدئولوژی نحیف و فرضا کارآمد در محدوده تنگ اما ناتوان از فراهم آوردن یک زندگی هماهنگ حفظ می کنند.

مهدی صدفی در پایان گفت: تا نتوانیم نگاهی جامع نسبت به عالم و آدم داشته باشیم نمی شود با چند پیشرفت علمی دانشمندان، فرهنگ را دستخوش ناآرامی کنیم. به گفته افلاطون انسان به مقتضای طبیعتش در فلسفه سکنا می گریند. فلسفه نگرشی جامع به تمام امور عالم و آدم است، اما عموماً آنی که در فرهنگ رخ می دهد زندگی در تندباد حوادث است که زمینه بحران را در مناسبات عالم و آدم دامن می زند، گرچه این فرهیختگی زمینه پیشرفت و توسعه را هم فراهم می کند. با این حال آدم عاقل تا خانه ای مستحکم بنا نکرده باشد، خانه گذشته را رها نمی کند و خود را به تندباد حوادث نمی سپرد از این رو فلاسفه همواره دیر می رسند و پس از برزمین خوابیدن گردوغبار حوادث دوره چونان جغد مینروا از خرابه ها برمی خیزند.